

مساجی خالی نباید بود و یقین بایند دانست که علم مجرد و تکیه بر بشاکی معلوم
گردد اگر کسی در بیابانی می رود و با او ده شیر میزند باشد همچنین تیرا و کمانها نیکو و دیگر
سلاحها همه بر خود راست کرده و معینا اهل سلاح و محاربه باشد و ناگاهای شیر سر بر می پیش
آید چه گوئی آن سلاحهایی آنکه کار فرایند شران شیراز و سوغ کند یا نه تو نیکبانی
که نمکند چنین بعینه میدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی داند و یکی بعمل نیاید و او را از انان
نازده نخواهد بود مثال دیگر اگر کسی بر بخوری و بیمار سوغ ادا و حرارت و صغرا باشد و داند
که بچنین جواب او را سوغ دارد و دفع بیماری او کند آن را بخورد آن دانشمند او دفع بیماری
او کند یا نه توانی که نمکند تا انگاه که بخورد

گر می دود هزار طلس از و پیمانی نامی نخوری نباشد شیدائی

علم بسیار حاصل کردن و کتب بسیار بر هم نهادن بدان عمل ناکردن ناعده نهد آ می فرزند
تا خود را بعمل صالح مستعد و شایسته رحمت خدای عزوجل کنی رحمت خدای عزوجل در تو رسد
دلیل از قرآن بشنودان لیس الانسان الا ما سعی ای فرزند دایم خوانده باشی که این آیه
منوخ است درین آیه تاسه دیگر چه گویند قوله تعالی فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملا صالحا
و دیگر جز آنجا که فاعلمون دیگر ان الذين امنوا و عملوا الصالحات كانت لهم جنّات الفردوس نزلا فاولئك
فيها دیگر الامن تاب و امن عمل صالحا و درین حدیث چه گویند نبی الاسلام علی خمس شهادة ان
لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوة و ايتار الزکوة و صوم رمضان حج البیت
من استطاع الیه سبیلا و دیگر الايمان اقراره باللسان تصدیق باجنان و عمل بالارکان

در کتب معتبره است که هر که در بیابانی می رود و با او ده شیر میزند باشد همچنین تیرا و کمانها نیکو و دیگر سلاحها همه بر خود راست کرده و معینا اهل سلاح و محاربه باشد و ناگاهای شیر سر بر می پیش آید چه گوئی آن سلاحهایی آنکه کار فرایند شران شیراز و سوغ کند یا نه تو نیکبانی که نمکند چنین بعینه میدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی داند و یکی بعمل نیاید و او را از انان نازده نخواهد بود مثال دیگر اگر کسی بر بخوری و بیمار سوغ ادا و حرارت و صغرا باشد و داند که بچنین جواب او را سوغ دارد و دفع بیماری او کند آن را بخورد آن دانشمند او دفع بیماری او کند یا نه توانی که نمکند تا انگاه که بخورد

وتمی علی الله آسمی فرزند بی ششها زنده داشته بکرار علم و مطالعه آن ندانم که باعث
توبه آن چه بوده است اگر غرض تو از آن دنیا و مذهب حطام دنیا و تحصیل مناصب باری
بر اقران و امثال خود بوده نویل یک شرمیل کاب و اگر غرض تو اجبار شریعت و دین محمدی
و تهذیب اخلاق بوده است نظر بی کاک تم نظر بی کاک و لقد صدق من قال شمس
سحر العیون لیسر و جبک منافع و بکاهن لیسر نقدک باطل و میفرماید محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم عشق نداشت نایاب است و آجب داشت نایاب نداشت نایاب نداشت
نیز از تحصیل علم کلام و خلافت و طلب و دوا دین و اشعار و نجوم و نحو و تفسیر و غیره چه فایده
و چه حاصل خبر قطع عمر بکمال و قدر و احوال که در انجیل عیسی علیه السلام خوانده ام که از آنگاه
که مرده را بر جنازه نهند تا آنگاه که قلب گوهر رسد خدایتالی بخودی خود چهل سوال از او
کنند سوال اول آن باشد عبدی قد طهرت نظرا نظیر شمس لکرت نظری سائت آسمی فرزند هر روز بدیل
تو ندانم بکنند باقیش نبوی و انت مجنون بخرن آما تو خود کری می شنوی آسمی فرزند
علم بعل دیوانگیست و عل بعل علم بنگاکی است علم که امروز تر از معاصی باز نذر و دور
طاعت نیارد فردا ترا هم از آتش و دوزخ باز نذر و اگر امروز عمل کنی بصلوات که سفیدگار
گذشته کنی فردا بقیامت گوئی تو را تعالی فارغینا فعل صایح پس با تو گویند ای احمق تو
خود از انجامی آئی آسمی فرزند همت فرا جان می باید هست همت در نفس حق در
مرگ می باید داد که منزل گاه تا گورستان است آن قوم که در آن منزل گاه انداخته
بلطف نظر تو اند تا کی پیش ایشان روی زنهار که بپای تو نشسته زوی حدیق اکبر

در مواضع مغضوب نماز میکند ما ثوم میگردد و اگر چه صورت عبادت دارد زیرا که نه بزبان میکند و
اگر کسی با زن جلال خود مزاحی میکند بدان ماجر است و اگر چه صورت لعب دارد زیرا که این بابی
بفرمان است پس معلوم شد که عبادت فرمان بردن است نه مجرد نماز و زوزه زیرا که نماز و زوزه
نیز آنگاه عبادت میباشد که بفرمان میکند پس از فرزند باید که احوال اقوال و بفرمان
باشد یعنی موافق شریعت باشد زیرا که علم و عمل خلق بے فتویٰ معصیٰ علیه افضل الصلوة و السلام
ضلالت است سبب مری است از خدا بی تعالی و ازین سبب بود که پیغمبر علیه الصلوة و السلام
عملهای سابق منسوخ کرد پس باید که بفرمان و مامور و متقی باشد که راه خداست و باین عملها که تو
تحقیق کرده نتوانی فهمیدن به شطح و طامات و تریات معویانه رسمی نتوانی نت بلکه این راه
به مجاهدات قطع توان کرد و هوا و شهوت و کام خویش شمشیر مجاهدات بریدن و طامات و
تریات پرایدن سخن باریک روزگار و اوقات تاریک پسندیده نباشد زبانی مطلق و دل بیست
و غفلت مطلق نشان اشتقادات باشد تا هوا و نفس مجاهدات مقهور و زیر دست شرع نکرده و دل
بازار معرفت زنده نکرده و آسای فرزند چند مسئله پرسیده بعضی گفت و نوشت راست باشد
اگر جوان برسی بربانی و اگر نرسی ندانی و استن آن از مختلالت است زیرا که اینها ذوقی است
و هر چه ذوقی باشد گفت و نوشت راست نیاید شیرینی دلی را اگر کسی خواهد که در گفت و
نوشت راست آرد البته نتواند آید فرزند اگر عینی نامه یکسوی نویسد که لذت مجامعت یافته
باشد و از سوال کند که لذت مجامعت چیست او در جواب خواهد نوشت که این ذوقی است
اگر برسی بربانی و اگر نه گفت و نوشت راست بناید آسای فرزند سوالهاست تو بعضی همچنان است

سرتو کردم و ترا از من دانم علم جز این فوائد حاصل نیست گفت ای شیخ اگر راست میخوای منیست
که گفتم و این حاصل کرده و بنیش ازین میخواهم که حاصل کنم زیرا که مرا یقین است که خلاص من در دو
جهان ازین بهشت فائده حاصل است و مرا بیش ازین بکار نمی آید شقیق گفت بیا که که بهشت فائده
چسبست گفت فائده اول آنست که در خلق جهان نگاه کردم دیدم هر یکی محبوبی معشوقی اختیار
کرده بودند و آن معشوقان و محبوبان بعضی تا بلب گور بعضی تا مرض موت با ایشان اندو
بعد از آن باز می گردند و هیچ یک با ایشان بگو رنیزوند و مونس نمی باشد پس اندیشه
کردم که محبوبی بدست آورم که در گور رفیق و مونس باشد و چون بدیدم آن عمل صالح بود
پس من آنرا اختیار کردم و مخدود بسیار ختم تا در گور رفیق و مونس باشد شقیق گفت احسن ای
حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی فائده دوم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم همه را پیوسته
و هموار دیدم درین آیه اندیشه کردم که تو که کلام ^{الله} آمان خاف مقام رفیق نبی ^ص النفس علی ^ص فی ^ص آن ^ص الجنة
هی ^ص الی ^ص یقین دانستم که قرآن حق است بر طواف نفس بد فرمای کار کردم و در مجاهدات کمر
بستم و او را در توبه مجاهده نهادم و یک آرزو داشتم تا در طاعت حق آرام گرفت شقیق
گفت باریک الله علیک فائده سیم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم هر یکی سعی و در پی
برده و ازین حطام دنیا چیزی حاصل کرده و بدان خرم و شاد گشته بودند که مگر چیزی دارند
پس درین آیه نظر کردم که تو که کلام ^{الله} ما عندکم فیقد و ما عندنا ^ص باقی پس محصول چندین ساله من که
اندوخته بودم در راه حق نهادم و به درویشان ایثار کردم و بولعیت بحق تعالی سپردم
و در حضرت ادب باقی باشد و بذریع راه آخرت من باشد شقیق گفت نیکو گفتی فائده چهارم

آبست که در خلق جهان نظر کردم قومی را دیدم که می پنداشتند که شرف آدمی در عزت ایشان
 بکثرت عشار و اقارب است لاجرم قومی بدان افتخار و مباهاات کردند و قومی پنداشتند که
 شرف و بزرگی آدمی در بسیاری اهلهاست و بسیاری فرزندان و بدان افتخار کردند و بعضی
 گمان بردند که عزت و شرف آدمی در خشم راندن و زدن و کشتن و خون ریختن است بدان افتخار
 کردند پس درین آیه نظر کردم که ^{تبارک} تبارکنا ان اکرمکم عندنا اتقنا کم و دانستم که قرآن حق است
 و این پنداریهای خلق خطاست پس تقوی اختیار کردم تا در نزد حضرت حق از کریان باشم
 شقیق گفت احسن ای حاتم فائده پنجم آنست که چون در جهان نظر کردم قومی را دیدم که
 یکدیگر را کوشش میکردند و چون بدیدم همه از حسد بود که بر یکدیگر می برزند به سبب جاه و علم
 پس درین آیه نظر کردم که ^{تبارک} تبارکنا ان اکرمکم عندنا اتقنا کم و دانستم که این قسمت درازل فرشته
 است و کس او درین اختیار نیست پس هر هیچ آفریده حسد نبروم و بهتست حق تعالی را نشنیدم
 و با جهایان صلح کردم شقیق گفت ای حاتم عظیم نیکو کردی فائده ششم آنست که چون
 در خلق جهان نظر کردم دیدم که یکدیگر را دشمن میدانستند بسبب غرضی که باهم داشتند
 پس درین آیه نظر کردم که ^{تبارک} تبارکنا ان اکرمکم عندنا اتقنا کم و دانستم که قرآن حق است و حیز
 شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت پس شیطان را دشمن دانستم و فرمان او نبردم
 و خدای را پرستیدم و بزرگی او کردم و دانستم که صراط مستقیم اینست چنانکه فرموده است
^{تبارک} تبارکنا ان اکرمکم عندنا اتقنا کم و دانستم که قرآن حق است و حیز
 شقیق گفت ای حاتم نیکو گفتی فائده هفتم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم دیدم

اینکه در این آیه نظر کردم که تبارکنا ان اکرمکم عندنا اتقنا کم و دانستم که قرآن حق است و حیز شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت پس شیطان را دشمن دانستم و فرمان او نبردم و خدای را پرستیدم و بزرگی او کردم و دانستم که صراط مستقیم اینست چنانکه فرموده است

که هر کسی در طلب قوت و معاش بود و در وجد بلخ همی نمودند و ازین سبب در حرام و شبهات همی
آلودختند و خود را خوار و ذلیل میکردند پس درین آینه نظر کردم که تو که گفتا و ما جزئی آتیه فی الارض
الا علی اعتبار فتحنا استم که من یکی از دوام بر زمین پس بحق مشغول شدم و دانستم که روزی من
برساند چون چنان کرده است شقیق گفت نیکو گفستی فایده هفتم آنست که درین خلق جهان
نظر کردم هر یک که اعتماد بر کسی و چیزی کرده بودند یکی بال و ملک و یکی بحرف و صنعت و یکی
بر تپو خود و مخلوقی اعتماد کرده پس تامل درین آینه کردم که تو که گفتا و من توکل علی الله فهو حسبه
توکل بر خدا ای عزوجل کردم و چون حسبه بنویسم التوکلین شقیق گفت ای حاتم نیکو گفستی توکل
الله تقا لے که من در توریث و انجیل و زبور و فرقان نظر کردم این چهار کتاب برین هشت
فایده میکرد دید و هر که برین هشت فایده کار کند باین چهار کتاب کار کرده باشد و بعمل
آورده و ازین حکایت معلوم شد که ترا علم بسیار حاجت نیست اکنون بخیرین رویم و تمام بخیر
بر سالک راه حق واجب است بگویم پنجم پیرے باید مربی و مرشد که او رهنمایی کند و اخلاص
بدا و وی بردارد و اخلاق نیک بجای آن بپند و معنی تربیت ایست که همچون پذیرگری
که تربیت غله کند و هر گویا هی که در غله برآمده باشد بکند و بدرا نازد و سنگی و سفالی که در کشت
باشد بکند و بدرا نازد و دور کند اگر شسته پس غله را آب دهد از بیرون تا غله پرورده شود و
نیکو تر آید پس البته سالک را از پیری مرئی چاره نیست زیرا که خدا تعالی پیغمبران را علیهم السلام
بخلق فرستاد تا دلیل خلق باشند و راه حق بخلق نمایند و چون حضرت مصطفی علیه الصلوٰه و السلام
از دنیا بجلت فرمود تا نبیان خود بپاس خود بازداشت تا دلیل خلق باشند براه حق تا قیامت

پس سالک راه را از پیر ناگزیر است و شرط پیر است که عالم باشد آمانه هر عالمی پیری را شاید
 بلکه اهلیت اینکار کسی را بود که او را نشانه‌های چند باشد و ما بطریق اجمال بعضی از آن بگوئیم تا
 هر گزشته این دعوی نکند هر یک که حب جاه و حب مال نداشته باشد و متابعت شخصی بنیاد کرده باشد
 که متابعت آن شخص منسل باشد تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داد هر نوعی ریاضت کشیده
 باشد از کم خوردن و کم گفتن و نماز بسیار گذاردن و صدقه بسیار دادن و روزی
 بسیار داشتن و حسن اخلاق سیرت او گزشته باشد از صبر و شکر و توکل و یقین و طمانیت و سخاوت
 و قناعت و امانت و بذل مال و علم و تواضع و دانا فی و صدق و وقار و حیا و سکون و تامل
 و اشغال اینها و نوری از نور ما سید محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس کرده و از اخلاق
 ذمیمه چون کبر و بخل و حسد و حقد و حرص و اهل دراز و طیش و سرسبکی پاک شده و از علم متکفان و
 متعصبان مستغنی گشته چنانکه بعلم هیچکس محتاج نباشد الا بعلم محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینست
 بعضی از نشانه‌های پیران طریقت که یا کرده آمد و اقتدا بوسی کردن طریق صواب باشد
 اما چنین پیر نادرتوان یافت که در زمانه ما مدعیان بے معنی پیدا شده اند و بهر هو و لغو
 دعوت کرده و بسی بخدان نیز مخالفت شرعیت دعوی پیری کرده و پیران طریقت در گوشه‌ها
 پوشیده مانده و این بعضی نشانه‌ها نموده شد تا هر که در دین نشانیها ببیند داند که او را
 پیران طریقت است و اگر کسی چنین پیری را دریابد و آن پیر او را بجز و مستبول کند باید
 که پیر را محترم دارد و هم بظاهر و هم باطن احترام ظاهر باشد که با دمی مجادله و انکار نکند و حجت
 نکیر و در مسئله که رود اگر چه گمان برد که او را خطا افتاده است در آن مسئله که میگوید و

باید که پیش پیر بخود نمائی سجاده نماند الا با است چون از نماز فارغ شود سجاده در نوردد
 و در سنن پیر نماز نافه بسیار کند و هر چه پیر بدان حکم کند بقدر استطاعت بران برود و در پیش او
 و غیر او سجده کند که کفر است و خلاف شریعت نکند که آن احاد باشد و هر پیری که خلاف شریعت
 کند و یا بر داد و در زندق باشد اما احترام باطنی است که هر چه در ظاهر است در باطن منکر آن
 نباشد هم بگفت و هم بکرد و اگر نه منافعی باشد و اگر نتواند ترک صحبت بکند تا آنکه اندرون نیز
 موافق بیرون گردد و ششم آنکه ناگزیر باشد از سیاست نفس و آن انگاد او را میسر شود که از نشین
 بداحتر از کند تا دست و قدرت شیاطین انس و جن از ولایت دل وی کوتاه شود و لوث شیطانی
 وی بر خیزد و هفتم آنکه در همه حال در ویشی بر تو نگری اختیار کند که اصل دین راه فارغ کردن
 دل است از محبت دنیا که با وجود اسباب دنیائی از محبت دنیا که تر خلاص توان بگرفت پس
 ترک اسباب دنیائی سبب آنست تا دل از محبت دنیا فارغ شود این هفت چیز است که بر سر
 راه خداست و واجب است دیگر پرسیده که تصوف چیست بدانکه تصوف دو چیز است یکی راستی
 با خداست و دیگری با خلق هر که با خداست راست کار است و با خلق نیکو خوی و بردبار است
 او صوفی است و راستی با خداست و آنست که حظ خود را بصدای امری کند و نیکو خوی با خلق
 آنست که کس را فراموش و ندارد بلکه خود را فراموشان دارد و مادام که مراد ایشان موافق
 شرع باشد زیرا که هر که خلاف شرع کند و یا بخلاف شرع رضا دهد او صوفی نباشد و اگر دعوی
 تصوف کند مدعی کذاب باشد دیگر پرسیده که بندگی چیست بدانکه بندگی سه چیز است یکی نگاه
 داشتن فرمان شرع دوم رضا بقضا و قدر و هفتم خداست و سوم اختیار و خواست خود

بگنجه داشتن و با حیاتار و خواست جگر و بدعتالی خوشنود شدن دیگر پرسیده که توکل چیست بدانکه
توکل آنست که خدایتعالی را استوار داری بوعده های که کرده آنست یعنی اعتقاد داری که هر چه
قسمت تو کرده است بتورسد اگر چه جهان بدفع آن مشغول بشوند و هر چه قسمت تو نکرده است
بعهد و کوششش تو در نه کره در جهان هست بتوزسد دیگر پرسیده که اخلاص چیست بدانکه
اخلاص آنست که کارهای تو جمله خدایتعالی را باشد و دران کار که کنی اندرون لت بخارج نل
نباشد و دل بر ستایش خلق نگراید و از نکوتش خلق پر مرده نباشد و بدانکه ریا از بزرگ گشت
خلق متولد میشود و علاج ریا آنست که خلق را سخر قدرت مینی و ایشان را چون عبادات اکتفا
یعنی چنان دانی که چون عبادات را قدرتی و ارادتی نیست و راحتی و سختی نتواند رسانید
جمله خلایق را همچنان دانی تا از ریا خلاص یابی زیرا که تا تو خلق را قادر و مرید دانی ریا از
تو برخیزد آئی فرزند باقی سوالات تو بعضی آنست که در کتب و تصانیف ماسطور است اینجا
طلب میکنی بعضی نوشتن آن حرام است تو آنچه دانی بعمل می آورد و آنچه ندانی بر تو مکشوف شود
آئی فرزند هر چه بعد ازین بر تو مشکل شود جز بزبان دل از من سوال میکن که توله گفتا اولوا انهم
حق تعالی خرج اینهم کان خیراً لهم نصیحت حضرت خضر علیه السلام قبول کن که توله گفتا فلا تسأل عن شیء
حتى أحدث لك منه ذکراً استعجل کن چون وقت رسد خود گویند نمایند توله گفتا ما نعلم الا بالحق
فلا تستعجلون تو پیش از وقت پرس که اگر برسی خود بینی اما یقین دان که تا نزد
رسی و نه بینی توله گفتا اولم یسرؤانی الا فی فنیطر و ای فرزند بجای خدا سب که اگر ردوی
معجاب بینی در بر منزل جان میکن که بیجان کردن کاری پرنیاید ذوالنون مصری رحمه الله

خوش فرموده است یکی از شاگردان خود این قدر است علی بن ابی طالب علیه السلام
 کما تشتمل بتریاست الفویفة القال ای فرزند سخن کوتاه تر نصیحت کنم بهشت چیز
 چهار نما کردنی و چهار کردنی تا علم تو در قیامت خضم تو نباشد و بر تو حجت نباشد تا
 تا کردنی سیکه آنکه تا توانی مناظره کن و با هر کسی در مسئله که رو و حجت بگیر که آفات آن
 بسیار است و آثم آن از نفع آن بیشتر است زیرا که منبع همه اخلاق و میره است چون
 ریا و حقد و حسد و کبر و عداوت و مبایات و غیر اینها پس اگر مسئله افتد میان تو و دیگری
 و خواهی که آنچه حق باشد افکارا گرد و بدین نیست رواست که در آن مسئله بحثی رود و
 صدق این نیست را و دو نشان هست باید که بدانی یکی آنکه فرق نمکنی میان آنکه حق بر
 زبان تو مکشود که دو یا بر زبان خصم تو دوم آنکه بحث کردن در غلوت و دوست دار
 نه بر ملا آما اگر با کسی گویی مسئله و دانی که حق بدست است و او ستیزه کند زمینهار
 که با او حجت نگیری سخن فروگذاری و اگر نه بو حجت آنجا مد فائده حاصل نشود و اینجا
 یک فائده بگیریم بدانکه سوال کردن از چیزهای مشکل چون عرض کردن علت و بیماری
 است بر طبیب و جواب دادن سعی کردنت بر طبیب را در شفا این بیماری و یقین دان
 که جابلان بیمار اند و علما طبیبان اند و عالم ناقص طبیبی انشاید و عالم کامل بیماری
 را طبیبی کسی که در وی اسید بی شناسد آما جاسی که مرض غالب شده باشد و
 علاج پذیر نباشد استاد س طبیب در آن باشد که بدواوی او مشغول نگردد و در مگر
 خود ضلوع نگرداند اکنون بدانکه بیماری چهل بر چهار گونه است سه از ایشان علاج

در هر دو بیماری که در این
 کتاب است باید که در هر دو
 کتاب است باید که در هر دو
 کتاب است باید که در هر دو

که در طاعت بسر برد اند حشرت خورند این جمله را بدین طریق گفته شد و غلط خوانند و اگر
بمثل سیلابی بذر برای کسی سد ویم آن باشد که هم در ساعت خانه را برود و فرزندان او را خرق
کند و صاحب خانه منادی کند و بخشد آن خدای اهل خانه بگریزد که سیلاب آمد آن مرد و زن
حال و چمن بر تکلف و عبارت و تشبیح و ترصیع و اشارت نگوید مثال و غلط با خلق اینست و دیگر باید
که در غلط گفتن دل بان ندی و در بند آن باشی که خلق در محاسن تو لغوه زنند و ما
و نه زکے کنند و جامه چاک کنند و آشوب و شور و شغب در محاسن اندازند تا مردان گویند
خوش مجلسی سگمید و خوش مجلسی است که همه میل باشد بر یاد آن خوش آمد از غفلت متولد شود بلکه
باید که در بند آن باشی که خلق را از دنیا با عزت خوانی و از معصیت بطاعت خوانی و از
غفلت بیداری و از عذر و تقوی بلکه سخن از علم پرهنر کاری و پرستگاری گوئی و بدین
که روسته در چه دارند که خلاف رهنای خدایتعالی است و قبله دل ایشان چیست که خلا
شرع مصطفی علیه الصلوٰه والسلام است و از اعمال و احوال بد ایشان را بنگرد که که اتم غالب
ایشان را از ان بگردان و هر که را خوف غالب بر جاد امید خوانی و هر کس که بر دی رجا
و امید غالب است بخوف و ترسکاری خوانی چنانکه چون از مجلس بر خیزند از صفات ذمیمه ظاهر
و باطن چیزی نمانده باشد و به صفات حمیده گردیده باشند و در طاعتی که کامل و فائز شده
باشند را غلب و حریص شوند و در معصیتی که حریص و لیر شده باشند هر اس گیرند و هر غلط که
نه چنین باشد و نه چنین گویند همه وبال بود بر گوینده و هم بر شنونده بل گوینده غولی بود
و شیطان که خلق را از راه می برد و خون ایشان می ریزد و ایشان را هلاک جاد و بانه میکند

و بر خلق واجب است که از ایشان بگریزند زیرا که آن فساد که ایشان میکنند و درین هیچ شیطان نباشد
کردن و هر که او را دست قدرت باشد که او را از منبر ببرد و واجب و لازم است بر او که
دفع او کند زیرا که این از امر معهود و مبنی منکر است حیوم آنکه همیشه با دوشاه و امیر سلام
نکنی و با ایشان مخالفت و مجالست نکنی بلکه ایشان را خود نه مبنی که دیدن و مخالفت با
ایشان آفت بسیار دارد و اگر بدین ایشان مبتلا گردید سرک مداحی و شتاگوئی ایشان
کن و اگر ایشان بدین تو آید همین سبیل ^{لله} فَإِنَّ اللَّهَ كَمَا يَنْصَبُ إِذْ أُنْجِ الْفَاسِقُ وَالظَّالِمُ
وَمَنْ عَاظِمًا بِطُولِ الْبَقَاءِ فَقَدْ أَحَبَّ إِلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَوْصِيهِ چهارم آنکه از ایشان
قبول نکنی هیچ چیز و اگر چه داخلی که انیکه بتومی دهند صلاهی است زیرا که طمع مال ایشان کرد
سبب فساد دین بود و از آن ملاهنت و محابا و مراعات جانب ایشان و موافقت و در ظلم
ایشان و منق و مخبر ایشان متولد گردد و دین همه هلاک دین است و کمترین مضرتی که از آن
متولد شود آنست که ایشان را دوست گیری و هر که کسی را دوست دارد خدا بد که عمر او
دراز شود و چون درازی عمر او خواهد دراز نه ظلم و خرابی عالم خواسته باشد و مان
دمان تا شیطان تیرا راه نرند و از ره بنزد و در جلال خود نکند چنانکه با تو گوید اولی
باشد که زربستانی و بدرویشان بدی و راحت پسگینی رسانی که بضرورت چون تو خراج
کنی در خیر می خراج کنی و چون او خراج کند و منق و مخبر خراج کند که شیطان بدین طریق
خرن بے خلق ریخته است و آفات این بسیار است و در کتاب احیاء گفته ایم از شما
طلب میکنم آی فرزندان این چهار چیز اجتناب کن که ناکردنی است اما آنچه کردنی است

و هر که او را دست قدرت باشد که او را از منبر ببرد و واجب و لازم است بر او که دفع او کند زیرا که این از امر معهود و مبنی منکر است حیوم آنکه همیشه با دوشاه و امیر سلام نکنی و با ایشان مخالفت و مجالست نکنی بلکه ایشان را خود نه مبنی که دیدن و مخالفت با ایشان آفت بسیار دارد و اگر بدین ایشان مبتلا گردید سرک مداحی و شتاگوئی ایشان کن و اگر ایشان بدین تو آید همین سبیل ^{لله} فَإِنَّ اللَّهَ كَمَا يَنْصَبُ إِذْ أُنْجِ الْفَاسِقُ وَالظَّالِمُ وَمَنْ عَاظِمًا بِطُولِ الْبَقَاءِ فَقَدْ أَحَبَّ إِلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَوْصِيهِ چهارم آنکه از ایشان قبول نکنی هیچ چیز و اگر چه داخلی که انیکه بتومی دهند صلاهی است زیرا که طمع مال ایشان کرد سبب فساد دین بود و از آن ملاهنت و محابا و مراعات جانب ایشان و موافقت و در ظلم ایشان و منق و مخبر ایشان متولد گردد و دین همه هلاک دین است و کمترین مضرتی که از آن متولد شود آنست که ایشان را دوست گیری و هر که کسی را دوست دارد خدا بد که عمر او دراز شود و چون درازی عمر او خواهد دراز نه ظلم و خرابی عالم خواسته باشد و مان درمان تا شیطان تیرا راه نرند و از ره بنزد و در جلال خود نکند چنانکه با تو گوید اولی باشد که زربستانی و بدرویشان بدی و راحت پسگینی رسانی که بضرورت چون تو خراج کنی در خیر می خراج کنی و چون او خراج کند و منق و مخبر خراج کند که شیطان بدین طریق خرن بے خلق ریخته است و آفات این بسیار است و در کتاب احیاء گفته ایم از شما طلب میکنم آی فرزندان این چهار چیز اجتناب کن که ناکردنی است اما آنچه کردنی است

هم چنان است باید که بجای آری اول آنکه هر مسالمت که میان تو و خداست تعالی باشد چنان
کن که اگر بنده تو کند پسندی در واداری و زنجی و بر و نه خشم نکنی و هر چه از بنده
خواست در حق خود پسندی باید که از خوشی و در بندگی خدا تعالی نه پسندی با آنکه بحقیقت
بنده تو نه بنده نشت بلکه درم خریدار هست و تو بنده حقیقی خدای عزوجل زیرا که آفرنده
توئی و او افریدگار هست دوم آنکه در مسالمتی که میان تو و خلق باشد چنان کنی که اگر
با تو بکنند پسند و رواداری و از آن زنجی حدیث **لَا تَكْبُلُ اِيْمَانُ الْعَبْدِ حَتَّى يَحِبَّ**
لِاسْرَائِلَ النَّاسِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ سیوم آنکه مطالعه علم کنی باید که علمی باشد
و علم خانی که اگر مثل بدانی که ترا یک هفته دیگر در عمر باقی هست بدان مشغول گردی و این
معلوم است که اگر ترا معلوم شود که ترا یک هفته دیگر در عمر پیش نمانده است بعلم خود صرف
و طب و امثال اینها مشغول نگردی زیرا که دانی اینها بفریاد تو نخواهد رسید بلکه بر اقبه
دل و معرفت صفات خود مشغول گردی و دیر از علایق و اخلاق زمیمه پاک گردانی و
بجست حق و اخلاق حسن خود را متصف گردانی و بعبادت مشغول گردی آری فرزندانیک کلمه
بشنود و حقیقت در آن اندیشه کن و بعمل آور که البسته خلاص و نجات یابی اگر ترا خبر دهند
و بگویند که تا هفته دیگر سلطان سلطام تو خواهد آمدن دانم که تو در آن هفته هیچ کاری
مشغول نشوی جز بدان که هر چه دانی که چشم سلطان بدان خواهد افتاد پاکیزه دار هست
و نیکو گردانی از جامه و هر چه باشد اکنون اندیشه میکن میدان که من از اول تا با خبر تو
میگویم که تو زیر کی وزیر کان را اشراف پس باشد رسول علیه الصلوٰه و السلام میفرماید

در حق خود پسندی
در واداری و زنجی
در بر و نه خشم نکنی
در مسالمتی که میان تو و خلق
باشد چنان کنی که اگر
با تو بکنند پسند و رواداری

عَنْ أَهْلِ الْأَذْنَانِ دَارِ زَوْجَانِ عَيْشَةَ الْأَبَرَارِ وَكُنْزًا دَاخِرًا غَمًّا شَرًّا لَا شَرَّ لَهُ وَأَعْيُنُ رُفَا
 دَرِ قَابِ آبَائِنَا وَأَتَحْشَانَا مِنَ النَّارِ وَالَّذِينَ دَاخِلُوا لَمْ يَأْخُذُوا بِهَا عَقَارًا وَلَا كَرِيمًا دِيَارِ
 دِيَارِ عِلْمٍ دِيَارِ جِبَارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَامْحَقْ اللَّهُ رُبَّ الْعَالَمِينَ آمِينَ فَقَدْ .

2682

عَنْ أَهْلِ الْأَذْنَانِ دَارِ زَوْجَانِ عَيْشَةَ الْأَبَرَارِ وَكُنْزًا دَاخِرًا غَمًّا شَرًّا لَا شَرَّ لَهُ وَأَعْيُنُ رُفَا
 دَرِ قَابِ آبَائِنَا وَأَتَحْشَانَا مِنَ النَّارِ وَالَّذِينَ دَاخِلُوا لَمْ يَأْخُذُوا بِهَا عَقَارًا وَلَا كَرِيمًا دِيَارِ
 دِيَارِ عِلْمٍ دِيَارِ جِبَارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَامْحَقْ اللَّهُ رُبَّ الْعَالَمِينَ آمِينَ فَقَدْ .